

## ولایت چیست؟

(از کتاب: غدیر)

این ولایت، بالاتر از محبت و دوستی و عشق است؛ که عشق علی در دل دشمنان او هم خانه داشت. آن ها که شکوه و وقار کوه و زیبایی دشت و عظمت کویر و دریا و جلوه طلوع و غروب، اسیرشان می کند و چشمشان را می گیرد و دلشان را به بند می کشد، چگونه می شود شکوه و عظمت آن روح بزرگتر از کوه، زیبایی و گستردگی آن قلب وسیع تر از هستی و عظمت و ناپیدایی آن سینه ناپایدارتر از کویر و عمیق تر از دریا و جلوه آن طلوع بی غروب، چشم و دل و عشق و احساسشان را پر نکنند.

هر کس با هر مشربی و عقیده ای، می تواند دوستدار علی باشد.

در علی، علم و عشق،

تدبیر و شمشیر،

حریت و عبودیت، نجوای دل و آتش سخن،

زمزمه شب و فریاد روز،

قدرت و عزت و تواضع و ذلت (۱)،

نرمش و آشنایی و خشونت و پایداری، در علی این همه هست و این همه به خاطر حق است و برای اوست و این است که همه ی او دوست داشتنی است و حتی دشمنش در دل، شیفته اوست و مخالفش در پنهان، شیدای او.

ولایت علی، نه علی را دوست داشتن، که فقط علی را دوست داشتن است. (۲)

ولایت علی، علی را سرپرست گرفتن و از هواها و حرف ها و جلوه ها بریدن است. و این ولایت، ادامه ولایت حق است و دنباله توحید. (۳) آن هم توحیدی در سه بعد؛ در درون و در هستی و در جامعه؛ که توحید در درون انسان، هواها و حرف ها و جلوه ها را می شکند؛ هواهای دل و حرف های خلق و جلوه های دنیا را.

و در جامعه طاغوت ها را کنار می ریزد

و در هستی خدایان و بت ها را.

در این حد، موحد، جز خدا کسی را حاکم نمی گیرد. جز وظیفه چیزی او را حرکت نمی دهد. هیچ قدرت و ثروت و جلوه ای در روح او موجی نمی آورد و هیچ دستوری او را از جا نمی کند. جز دستور حق و امر الله، از هر زبانی که این دستور برخیزد و از هر راهی که این امر برسد.

و هنگامی که روحی به آزادی رسید و جز امر حق امری نداشت و جز خواست او خواهشی نداشت، این روح به ولایت می رسد و به سرپرستی می رسد و دستور او و حتی نگاه او در دل های موحد عاشق، حرکت می آفریند.

و این است که رسول به ولایت رسید و به اولویت رسید؛ که النبی اولی بالمومنین من انفسهم.(۴)

و این است که علی به ولایت می رسد؛ که من کنت مولاه فهذا علی مولاه(۵). این هم پس از آن جمله استفهامی و اقراری الست اولی بکم من انفسکم؟ و این است که پیشوایان دیگر به ولایت می رسند؛ که به عصمت و آزادی و آگاهی رسیده بودند. اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا.(۶) و این معنای ولایت است.

ولایت یعنی تنها علی را حاکم گرفتن و تنها او را دوست داشتن و این ولایت و سرپرستی است که معاویه و احمد حنبل و جرج جرداق و و از آن بهره ای ندارند، که حاکم در درون آن ها و محرک در وجود آن ها امر علی و دستور علی نیست؛ که هواها و حرف ها و جلوه ها در آن ها حکومت دارند.

معاویه گرچه علی را دوست دارد، ولی سلطنت را بیشتر از علی خواهان است و دوستدار آن است.

و احمد حنبل گرچه برای علی شعر می سراید اما حکومت دیگری را به عهده دارد.

و جرج جرداق گرچه از علی مینویسد، اما برای علی نمی نویسد؛ که محرکی دیگر دارد و عاطفه او فقط او را به چرخ انداخته است.

اما مالک؟

این مالک است که ولایت علی را به عهده دارد و این بار گران را به آسانی می کشد.

مالک چند سال برای نابودی معاویه رنج کشیده و کوشش کرده است. خویش و فامیل و قبیله اش را به خون کشیده، شب ها و روز ها را بر روی لبه تیغ و سر نیزه ها گذرانده و شمشیر زده تا این که لشکر شام را عقب رانده و معاویه را به حرکت وادار کرده و در بیرون از خیمه آماده فرار نموده، هان چیزی نمانده تا این بت بزرگ بشکند و این طاغوت سرکش بمیرد و یا فراری شود و مالک به هدف نهایی، به پیروزی محبوب دست بیابد و در میان تمام مردم به بزرگی معرفی شود و بر رقیب خودش، اشعث و بر قبیله رقیبش، کنده، پیروز شود.

درست در این هنگام، در این هنگام، علی او را می خواند، علی او را می طلبد. علی می گوید که برگرد.

و این از مرگ سخت تر و این از مرگ جانگداز تر است.

مخالفت یک هوی، مخالفت یک هوس، مخالفت با یک حرف و گذشتن از حرف های خلق، مخالفت با یک جلوه از جلوه های دنیا ما را می شکند، ما را از پای در می آورد. ما از راه با یک حرف با یک فحش با یک پیشیز باز می گردیم . اما مالک؟ و اما مالک؟

او از تمام هواهای چند ساله و تمام حرف های تمام مردها و زن های عرب و از زمزمه خفیف زبان ها بر سر راه مردان فاتح و از نگاه های شیفته سردارن پیروز و از تمام جلوه های دنیا، از این همه می گذرد و باز می گردد و به علی این سرپرست آگاه ملحق می شود. چرا؟ چون در درون مالک، دیگر هواها و غریزه ها ، حرف ها و زمزمه های زن های عرب ، جلوه های پر رنگ و برق دنیا حاکم نیست، اینها کوچکتر از این هستند که در روح بزرگ مالک موجی و حرکتی ایجاد کنند.

این باد های بی رمق بیچاره تر از این است که در این دریای بزرگ، طوفانی به پا کند: مالک از هواها، از حرف ها، از جلوه های دنیا بزرگتر است و عظمت او اسیر این حقارت هانیت. او در سطح غریزه نیست. او انسانی است که در حد وظیفه زندگی می کند و زندگی و مرگ او با این معیار می خواند، او کوه است از طوفان نمی لرزد. او گاه نیست تا با نسیمی از دهنی زیر و رو شود. او به ولایت رسیده و از نعمت ولایت برخوردار است. نشستن و ایستادن و آمدن و رفتن و دوست داشتن و دشمن داشتن او همه از سنت ولی کنترل می شود؛ نه از طرف هواها و حرف ها و جلوه ها. مالک این را یافته که علی این مرد آزاد از غیر حق و این انسان آگاه حق، بیش از مالک به مالک علاقه دارد و بیش از مالک از مصالح و منافع مالک آگاهی دارد و بیشتر از مالک به منافع او می اندیشد و بهتر به منافع او می اندیشد؛ پس دیگر جای درنگ نیست و جای سرکشی نیست؛ که سرکشی ها حماقت های زیان آوری بیش نیستند. جای تسلیم است و اطاعت و پیروی و تشیع و دنباله روی.

(۱) اذلة علی المونین اعزة علی الکافرین. مائده، ۵۴

(۲) لا ابتغی بک بدلا و لا اتخذ من دونک ولیا- مفاتیح الجنان، زیارت امام رضا(ع)

(۳) کلمة لا اله الا الله حصنی و ولایت علی بن ابیطالب حصنی، این هر دو، حصن و پاسدار انسان هستند و جلوگیری از ضایع شدن ها و از دست رفتن ها. ولایت ادامه توحید است و خود توحید.

(۴) احزاب، ۶

(۵) کافی، ج ۱، ص ۲۹۴، ح ۳.

(۶) اشاره به آیه ۳۳ از سوره احزاب.